

بقلم: آندره کلاول

ترجمه پروین سهرابی

سخنی چند در ادب ترک

نوشته‌ایکه خاطرات زنده يك ملت است

باشار کمال واقعیت را به اسطوره و مسائل عادی را بصورت حماسه

در می‌آورد. همه عوارض و نشانه‌ها را در دل خود او بکار مشغول

چندین نسل است که ادبیات اروپائی اصل خود را گم کرده است (چندین

نسل است که ادبیات اروپائی ریشه کن شده است) نویسنده پیوندی با

سرزمینی ندارد، کلامش دیگر با آواهای مانوس (خودمانی) موجودات

و عناصر همساز نیست. در ادبیات اروپائی و ادبیات شرقی - سوزن فرورفت

دیگر آوای مردم از میان صفحات کتب بگوش نمیرسد واقع گرائی

هر چند از مدرنیسم گردی بر چهره داشته باشد دوره‌اش سپری شده است. معه‌ذا

(با اینوصف) هنوز افراد معدودی هستند که اعتقاد دارند نویسنده باید (در

قشر آنچه در زندگی روزمره با آن محشور بوده است فرورود) حقیقت را

شهادت دهد و در عمق زندگی فرو رود یا شار کمال جزء این دسته از

نویسندگان است. آنانکه میخواهند در اجتماع فردی برجسته و ممتاز باشند

آنچه رمانهای او را ارائه میکنند شرح حال ملتی است (بسادگی زندگی مردم است) مردم ترك ، ملتی که در حال حاضر موانعی در پیش دارد و در کشاکش تلاشهای روزمره و تمایلات قهرمانانه بسر میبرد . مردمی که هنوز در قید عادات ، مکانها ، زمین و آب و هوا (اقلیم) هستند . همه اینها ممکن بود در پرده ابهام بماند ولی یاشر کمال از موضوعات پیش پا افتاده حماسه میسازد ، رمانهایش از روایح ، صداها ، دروها ، روستاها ، مردم و گله های ترکیه امروز سخن میگوید حکایت پر لطف از واقعیت که با استفاده از ظرافت کلمات افسانه ای صورت می پذیرد و تا قلب واقعیت نفوذ میکند تبدیل واقعیت به اسطوره حالت شاعرانه یاشر کمال در نویسندگی است .

یاشر کمال :

زمین آهنین ، آسمان مسین

ترجمه از ترکی توسط منوراندک

این ریشه داشتن در سراسر صفحات کتاب « زمین آهنین ، آسمان مسین به چشم میخورد . تعجب آور نیست که میبینیم کودکی نویسنده تا چه حد از سرچشمه فولکلور و ادبیات شفاهی سیراب شده است این نوشته ای است که خاطره زنده يك زمین و يك ملت را ارائه میکند . این روشی است برای جمع آوری داستانها و ترانه های است که هنوز در روستاها بگوش میرسد تقریباً میتوان این نوشته را يك ادبیات شفاهی دانست نویسنده در يك شب مسحور کننده از مردمش سخن میگوید در ادبیات یاشر کمال همچون دوره گردی با مردم هم آوایی میکند .

زمین آهنین ، آسمان مسین زندگی ساکنین یالاک را روایت میکند که

که اکنون بیمارستان کودکان در وین با اسم وی است . وی کشف کرد که نامش

در روستائی توروس زمستان سختی را میگذرانند زمین از آهن است فقط یخبندان مانع فرو ریختن خانه‌های کاهگلی شده است. نگاه یاشار کمال به این روستا همچون گزارشی جامعه شناسی است و تصاویری که ارائه میکند از دقتی معصومانه برخوردارند.

مشى زمان ، مشى يك حماسه عظیم خاکی است که میتوان در آن يك حرکت طولانی پیامبرانه ، شریعت‌وار و انقلابی را پی‌گیری کرد. نام داش باشوا (سنگ سر) این محمدجدید بمانند قهرمان قبلی یاشار کمال می‌خواهد ساکنین یالاک را از عبودیت و استثمار شدن رهائی بخشد. این ناتوان را ستمگری محلی ، بخاطر اندک محصولشان غارت میکند. داش باشوامی خواست معنای غرور را به این دهقانان تسلیم شده بیاموزد این «مانزدرن» شرقی شبیه خود یاشار کمال است که چندبار باپلیس درگیری داشته و در سال ۱۹۵۰ دستگیر شده‌است. در این داستان سیاسی - در این تأثر زندگی در این سرود خاک صحنه‌های متعددی بیکدیگر پیوند خورده است که باروند منطقی داستان بی ارتباط است. اما همانقدر در مورد ترکیه دیروز مصداق دارد که در مورد ترکیه امروز و همانقدر واقعی است که افسانه‌ای ، توده ترك که در میان قرون وسطی و عصر جدید گرفتار شده‌است و یاشار می‌خواهد از طریق کلام و ادبیات این دو را بایکدیگر آشتی دهد به شرط آنکه آزادی کلام داشته باشد. در کنگره بین‌المللی نویسندگان در صوفیه یاشار کمال صریحاً ضرورت این آشتی را مورد تأکید قرار داد. «باید با ادبیات و کلام وسیله‌ای برای جلب مجدد اعتماد مردم بدست آوریم و قلوبشان را باز جلب کنیم. فکر میکنید این کار غیر ممکن است».